

واکاوی برهان خلف ابن سینا

در اثبات قاعده الواحد

محمد حسینی*

دانش آموخته سطح سه حوزه علمیه قم؛ پژوهشگر مرکز تخصصی معارف اهل بیت (ع) قم

چکیده

این مقاله بدنبال واکاوی روش ابن سینا در اثبات قاعده الواحد است. وی نخستین فیلسوفیست که این قاعده را با برهان منطقی به اثبات رسانده است. استدلال مشهور ابن سینا در کتاب اشارات برای اثبات قاعده الواحد، بر اساس برهان خلف است اما فخر رازی و اندیشمندان پس از او، برهان دیگری را به ابن سینا نسبت داده اند که مبتنی بر قاعده استحالة جمع نقیضان است. برهان اخیر، چالش برانگیز بوده و مباحث دامنه داری را بدنبال داشته، علاوه بر اینکه بصراحت نیز در آثار ابن سینا مطرح نشده است. به باور نگارنده، ابن سینا شبیه برهان یاد شده را در کتاب المباحثات مطرح کرده اما از لحاظ منطقی، آن را مبتنی بر برهان خلف قرار داده و تنها در ساختار تحلیلی مقدمات برهان خویش، به لزوم و حصول تناقض حاصل از گزاره صادر نخست تمسک کرده است.

مقدمه

بدون تردید میتوان قاعده الواحد را یکی از پرکاربردترین قواعد فلسفی، در فلسفه اسلامی قلمداد نمود. این قاعده یکی از زیر مجموعه‌های مهم قانون علیت بحساب می‌آید و نحوه برآمدن معلول از علت تامه خود را تبیین میکند و طبق برخی از قرائتهای این قاعده، سنخیت علی نیز مورد اثبات قرار میگیرد. قاعده الواحد در فلسفه اسلامی کاربرد هستی‌شناختی دارد و مهمترین ابزار فیلسوفان مشائی مسلمان برای تبیین آفرینش است. این قاعده در آثار فارابی مورد بحث قرار گرفته اما بطور خاص و جدی، نخستین بار ابن سینا برای آن، برهان اقامه نموده است. دو گونه برهان از ابن سینا نقل شده است: ۱. برهان نخست، در کتاب اشارات بیان شده و مبتنی بر «اصل سنخیت علی» است ۲. برهان دیگری نیز از ابن سینا در دست است که فخر رازی آن را نقل کرده اما بصورت صریح در آثار ابن سینا بدان اشاره نشده و تنها در کتاب المباحثات، بصورت پراکنده در مورد آن بحثی صورت

کلیدواژگان

برهان خلف
قاعده الواحد
صدر

تناقض
سنخیت

*.Email:h.haeri.m@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۳ تاریخ تأیید: ۹۴/۱۲/۲۵

۱. اشاره به قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» که از این پس با کوتاه نوشت «قاعده الواحد» از آن یاد میکنیم.

گرفته است. ملاصدرا ادعا نموده که برهان اخیر ابن‌سینا بروایت فخر رازی، در حقیقت مفاد نام‌یهی از ابن‌سینا در پاسخ به شاگرد نامدارش، بهمنیار بن مرزبان است.^۲

این برهان کوتاه که بحسب ظاهر، ساده بنظر میرسد از دو جهت حائز اهمیت است: اولاً آنکه بیشتر براهین در اثبات قاعده‌الواحد که توسط فیلسوفان پس از ابن‌سینا اقامه شده، تحت تاثیر این برهان است. از اینرو برهان یاد شده از نقش محوری در اثبات قاعده‌الواحد برخوردار است. ثانیاً برهان یاد شده، واکنش فیلسوفان بزرگ و برجسته پس از ابن‌سینا را بدنبال داشته و برخی مانند فخر رازی، این برهان را ابطال کرده و برخی مانند میرداماد و ملاصدرا از آن دفاع نموده‌اند. روش برهان‌ورزی ابن‌سینا مبتنی بر ساختار منطقی است و جنبه تحلیلی دارد و به دو گونه متفاوت در میان فیلسوفان تفسیر شده که طبق تفسیر نخست، مبتنی بر برهان خلف میباشد؛ اما طبق تفسیر دوم، مبتنی بر قانون محال بودن اجتماع نقیضان است.

این نوشتار بدنبال آنست تا مهمترین قرائتهای صورت برهان دوم را بکاود. به باور نگارنده، استدلال دوم ابن‌سینا تنها مبتنی بر برهان خلف است و قانون استحاله اجتماع نقیضان نیز در نهایت به برهان خلف منتهی میگردد.

تاریخچه‌یی از براهین در اثبات قاعده‌الواحد

قاعده‌الواحد، نخستین بار در فلسفه نوافلاطونی و توسط فلوطین مطرح شد. فلوطین نظریه علیت را با نظام فیض در آمیخت و قرائت جدیدی از علیت ارائه داد. بر اساس قرائت فلوطین، رابطه میان علت و معلول بر اساس مفهوم «صدور»^۳ تعریف گردید و بر این اساس، فاعلیت وجودی پایه‌ریزی شد. به باور

فلوطین از واحد، تنها عقل صادر میشود زیرا واحد محض، فوق‌التمام است و تناسبی با عالم سفلی پست ندارد از اینرو لازم است تا موجودی تام — که عقل نامیده میشود — واسطه میان واحد و مادون او باشد^۴ از اینرو فلوطین حکم میکند که از واحد جز واحد بر نمی‌آید و مرادش آنست که مبدأ واحد، به تمام معنا بسیط است و تنها عقل از او بر می‌آید و عقل نیز که صادر نخستین نام میگردد، خود فاقد کثرت است اما منشأ کثرات پس از خود واقع میشود.^۵ هر چند فلوطین نخستین کسی است که از قاعده‌الواحد سخن گفته اما در سخنان پیچیده‌ او که آمیخته به انواع کنایات و تمثیلات ادبی است، قاعده‌الواحد اثبات نشده و تنها توضیحاتی پیرامون آن مطرح گردیده است.

پس از فلوطین، پروکلس که تاثیر بسیاری بر فلسفه اسلامی داشت، بر خلاف فلوطین، وجود را بعنوان صادر نخست معرفی نمود^۶ و در تبیین بسط عالم^۷، شیوه دقیقتری را پیشنهاد داد که بعدها در فلسفه اسلامی، شیوه وی بیشتر مورد استقبال قرار گرفت. ورود قاعده‌الواحد به فلسفه اسلامی بوسیله فارابی صورت پذیرفت و از همان ابتدا، جایگاه این قاعده در هستی‌شناسی تعریف گردید و تبیین چگونگی انتشار کثرات از مبدأ واحد، به قاعده‌الواحد سپرده شد اما در آثار فارابی برهانی برای اثبات قاعده‌الواحد

۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الاربعه، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. از این پس بجای واژه صدور، از واژه «برآمدن» استفاده میشود.

۴. فلوطین، انتادها، رساله سوم از انناد پنجم رقم ۱۵، ص ۷۵۸ - ۷۵۶.

۵. همان.

۶. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۵۵۰.

۷. پروکلس، قضیه چهارم از کتاب «الخير المحض» به نقل از کتاب سیر فلسفه در جهان اسلام، ص ۴۴.

■ **قاعده الواحد بدون در نظر گرفتن
براهین ابن سینا، قابل اثبات
نمیباشد و تاکنون تمام شیوه‌هایی
که برای اثبات قاعده الواحد ارائه شده
است، برگرفته از روش منطق محور
ابن سینا میباشد. وی تنها بر برهان خلف
تکیه کرده و قاعده الواحد را بر اساس
برهان خلف به اثبات رسانده است.**

در کتاب اشارات بدان اشاره شده است. این برهان را با استفاده از شرح خواجه نصیرالدین طوسی میتوان بصورت ذیل بیان کرد:

اگر از علت واحد که از تمام جهات واحد باشد، دو معلول «الف» و «ب» صادر شود، هر کدام از این دو معلول از حیثیتی برآمده که از نظر مفهوم و حقیقت، با حیثیت معلول دیگر متفاوت است^۹ زیرا وجود دو حیثیت در علت واحد که یکی منشأ صدور «الف» و دیگری منشأ صدور «ب» باشد از سه حال خارج نیست:

۱. یا هر دو حیثیت، مقوم علت واحد هستند.
۲. یا هر دو حیثیت، از لوازم علت واحد هستند.
۳. یا یکی از آن دو حیثیت مقوم علت و حیثیت دیگر از لوازم علت خواهد بود.

اگر هر دو حیثیت، مقوم علت باشد در این صورت ترکیب در علت واحد لازم می‌آید که خلاف فرض است. اگر هر دو حیثیت از لوازم علت واحد باشند در

۸. فارابی، شرح رساله زنون کبیر، در مجموعه رسائل فارابی،

ص ۱۱۲.

۹. ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ج ۳، ص ۱۲۳؛ خواجه نصیر بر این باور است که همین مقدار از استدلال برای اثبات مدعا کافی است.

بچشم نمیخورد و گویا همت فارابی بیشتر در تبیین صدور کثرات مصروف شده است و احتمال دارد که در آثار مفقود شده وی، به این مهم اشاره شده باشد، از اینرو نمیتوان با قاطعیت، عدم اثبات قاعده الواحد را به او نسبت داد اما در آثاری که اکنون از او بدست ما رسیده، نشانی از اثبات قاعده الواحد بچشم نمیخورد. البته سخن فارابی در رساله زنون گواه بر آنست که وی قاعده الواحد را بنیاز از اثبات مینداشته و از اینرو مینویسد: «مفاد این قاعده با اندک تامل و التفاتی قابل تصدیق و تایید عقل است»^۸.

جمله یاد شده میتواند بیانگر این نکته باشد که فارابی، قاعده الواحد را بدیهی و بنیاز از اثبات میدانسته است؛ اما در هر حال با وجود ابهام در نوشته‌های فارابی، و روش مختصرنویسی وی، نمیتوان نظریه روشنی را به او نسبت داد. در حقیقت تا پیش از ابن سینا، فیلسوفی شناسایی نشده که قاعده الواحد را بصورت یک اصل عقلی مورد اثبات قرارداد باشد بلکه فیلسوفان پیش از ابن سینا بیشتر به توضیح و تشریح قاعده الواحد پرداخته‌اند اما نخستین بار در آثار ابن سینا، قاعده الواحد بعنوان یک قاعده عقلی مورد توجه قرار گرفته و برای اثبات آن، برهان اقامه گردیده است. پوشیده نیست که برهان ابن سینا جایگاه مهم و ویژه‌ی را در فلسفه اسلامی بخود اختصاص داده از اینرو سزاوار است تا قاعده الواحد براساس براهین ابن سینا مورد ارزیابی قرار گیرد.

براهین ابن سینا برای اثبات قاعده الواحد

برهان ابن سینا برای اثبات قاعده الواحد مبتنی بر منطق نمادین (سمبلیک) است. میتوان در آثار وی به دو برهان برای اثبات قاعده الواحد اشاره نمود:

برهان نخست، مشهورترین برهان ابن سیناست و

این صورت نیز باید به علتی ختم گردند زیرا لازم شیء، معلول شیء است و محتاج به علت میباشد، پس گفته میشود که مفهوم صدور هر یک از این دو لازم، با مفهوم صدور لازم دیگر متفاوت است و تفاوت در مفهوم، کاشف از تفاوت در ماهیت آن دو لازم خواهد بود پس در نهایت یا به حالت اول رجوع میکند و یا به حالت سوم؛ اگر به حالت اول رجوع کند و مقوم علت فرض شود، در این صورت نیز خلف لازم می‌آید.

اگر به حالت سوم باز گردد، یعنی یکی از دو حیثیت، مقوم و دیگری لازم علت^{۱۰} باشد، در این صورت آن حیثیتی که مقوم علت است بر حیثیتی که غیر مقوم علت است مقدم میباشد در نتیجه معیت دو معلول از بین میرود «زیرا رتبه حیثیت مقوم بر رتبه حیثیت غیر مقوم مقدم است»؛ و آن حیثیتی که لازم علت است یا در نهایت به حیثیت مقوم علت رجوع خواهد کرد یا به حیثیت مقوم علت رجوع نمیکند. اگر به حیثیت مقوم علت رجوع نماید مطلوب ثابت میشود زیرا دوگانگی نفی میگردد اما اگر به حیثیت مقوم علت رجوع نکند، در این صورت تسلسل لازم می‌آید^{۱۱}.

بیان فوق، خلاصه‌یی از برهان ابن‌سینا همراه با شرح خواجه نصیرالدین طوسی بود. شیوه اثباتی این برهان، مبتنی بر برهان خلف است. به باور قطب الدین رازی، برهان ابن‌سینا به همراه شرح خواجه نصیرالدین طوسی، نیازمند توضیح بیشتری میباشد زیرا در این برهان به تبیین چگونگی تغایر دو حیثیت مفروض در مبدأ واحد اشاره نشده و روشن نیست که چگونه از تغایر دو حیثیت مفروض، تغایر حقیقت آنها بدست آمده است؟ از اینرو قطب الدین رازی در مقام حل این ابهام برآمده و مینویسد:

مؤثر (علت) اگر دارای خصوصیت ویژه‌یی

نسبت به معلول (اثر) نباشد، آن اثر خاص از او صادر نمیشود و این خصوصیت، امر وجودی است «نه امر ذهنی»^{۱۲}.

بنابراین در نگرش قطب الدین رازی، وجه تغایر دو حیثیت را باید در سنخیت میان علت و معلول جستجو کرد و سنخیت واقعی میان علت و معلول سبب میشود تا دو حیثیت واقعی بوجود آید که هر کدام تنها مربوط به علت و معلول معینی است. در نتیجه لزوماً فرض دو معلول، مستلزم فرض دو حیثیت واقعی است که همان سنخیت میان هر معلول با علت واحد خود میباشد. بر این اساس، برهان ابن‌سینا با وجود تفسیر یاد شده، بر پایه اصل سنخیت میان علت و معلول استوار شده و روش اثباتی آن نیز مبتنی بر برهان خلف است.

برهان دوم ابن‌سینا در سؤال و جوابهای پراکنده‌یی که در کتاب المباحثات مطرح شده، موجود است اما در کتاب اشارات و شفا بصورت صریح بدان اشاره نشده است. به باور نگارنده برهان دوم ابن‌سینا نیز بر مدار برهان خلف مستقر گردیده لکن برخی از فیلسوفان متأخر از ابن‌سینا، این برهان را بصورت جدیدی و بر اساس قانون استحالة اجتماع نقیضان تبیین نموده اند. برهان استحالة اجتماع نقیضان مبتنی بر شیوه «تحویل» است و صورت برهان را به قانون استحالة اجتماع نقیضان ارجاع میدهد و از شیوه خلف پیروی نمیکند. منشأ اختلاف نظر در مورد برهان دومی که به ابن‌سینا نسبت داده شده، سخن فخر رازی در کتاب المباحث المشرقیه است، زیرا

۱۰. خواجه نصیرالدین طوسی، نام این حیثیت را «حیثیت استلزام» میگذارد.

۱۱. همان.

۱۲. رازی، قطب الدین، در: ابن‌سینا، اشارات و التنبیها،

ج ۳، ص ۱۲۳.

وی ضمن اشاره به انواع براهین در اثبات قاعده الواحد، یکی از براهین ابن سینا را بر اساس قانون استحالة اجتماع نقیضان تقریر نموده و بر آن اشکال گرفته است. فیلسوفان پس از او نیز این برهان را بر اساس قانون استحالة اجتماع نقیضین مورد مطالعه قرار داده‌اند. از آنجا که ابن سینا در کتاب اشارات تنها از شیوه برهان خلف بهره برده، احتمالاً فخر رازی شیوه اثباتی قاعده الواحد بر اساس برهان استحالة اجتماع نقیضان را از کتاب المباحثات اقتباس نموده^{۱۳}، سپس این برهان را به قانون استحالة اجتماع نقیضان تحویل برده است زیرا همانگونه که بیان شد، ابن سینا در کتاب المباحثات نیز از شیوه برهان خلف استفاده کرده اما لابلائی سخنان او درباره لزوم تناقض و شیوه تبیین آن تهافتی دیده شده و فخر رازی را بر آن داشته تا بر شیوه تبیین ابن سینا خرده بگیرد و سپس با ابطال روش وی، اصل برهان او را نیز مخدوش نماید در حالیکه ابن سینا با تبیین تناقض، باز بدنبال آنست که با شیوه خلف، مدعای خویش را به اثبات برساند. اما فخر رازی، لزوم تناقض را به برهان مستقلى مبدل ساخته که مبتنی بر روش خلف نیست بلکه مبتنی بر قانون استحالة اجتماع نقیضان است. سپس از آنجا که فخر رازی تنها به لزوم تناقض و تبیین آن توجه نموده کوشیده تا با خدشه در تصور تناقض میان دو معلول مفروض، صدور دو معلول از علت واحد را توجیه نماید. فیلسوفان پس از فخر رازی، قرائت وی بر اساس تحویل برهان خلف ابن سینا به قانون استحالة اجتماع نقیضان را واکاوی نموده‌اند. در هر حال آنچه برای ما مهم است، اشکال فخر رازی نسبت به شیوه تبیین تناقض توسط ابن سیناست.

مفاد برهان بحث برانگیز فخر رازی چنین است: اگر دو معلول «آ» و «ب» از علت واحد

صادر شوند، و فرض بر آن باشد که «آ» غیر از «ب» است؛ در این صورت از علت واحد از جهت واحد، «آ» و «نیست آ»^{۱۴} صادر شده است و این فرض، مستلزم تناقض است.^{۱۵} میرداماد این برهان را با اختلاف ناچیزی، همینگونه نقل کرده است.^{۱۶} صدرالمآلهین نیز در تقریر برهان مینویسد:

اگر واحد حقیقی مصدر دو معلول بنام «آ» و «ب» باشد، در این صورت علت واحد حقیقی، مصدر «آ» و «نیست آ» واقع گردیده است از اینرو اجتماع نقیضان لازم می‌آید.^{۱۷}

برهان ابن سینا بر خلاف ظاهری که بنظر سهل می‌آید، از باطنی پیچیده برخوردار است و همین مسئله سبب شده تا برخی از منتقدان او همچون فخر رازی، آن را ابزاری برای سرزنش وی قرار دهند و از سوی دیگر، فیلسوفان بعدی نیز در تقریر این برهان از شیوه‌های پیچیده‌ی استفاده کنند. به بیان ساده، آنچه در برهان ابن سینا مشکل ساز شده این نکته است که آیا نقیض صدور «آ»، صدور «نیست آ» میباشد یا عدم صدور «آ»^{۱۸}. سپس اگر از همان علتی که «آ» صادر شده است، «ب» صادر شود، «ب» عبارت از

۱۳. ابن سینا در کتاب المباحثات، ص ۲۲۶ بند ۶۷۳، ص ۲۵۳ بند ۷۴۰ و ص ۲۷۱ بند ۷۸۷ به این برهان اشاره کرده، هر چند که بسیار مختصر و موجز آن را تقریر نموده است.

۱۴. بمنظور پرهیز از خطای زبانی، بجای اصطلاح «لا آ» از واژه «نیست آ» استفاده میکنیم.

۱۵. فخر رازی، المباحث المشرقية، ج ۱، ص ۴۶۱.

۱۶. میرداماد، القیسات، ص ۳۵۲. نص عبارت او در کتاب القیسات چنین است: «لو صدر عن الواحد من حیث هو واحد آ و ب مثلاً، و آ لیس ب، فقد صدر عنه من الجهة الواحدة ب و ما لیس ب، و ذلك يتضمّن اجتماع النقيضين».

۱۷. ملاصدرا، الحكمة المتعالية فی الأسفار الاربعة، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱۸. بتعبیر دقیقتر: صادر نشدن «آ».

«صدور نیست آ» می‌باشد یا عبارت از «عدم صدور آ»؟ ابن‌سینا در کتاب المباحثات تصریح نموده که «ب»، «صدور نیست آ» می‌باشد و معقول نیست که «عدم صدور آ» را بعنوان نقیض «آ» در نظر بگیریم، بنابراین «ب» عبارت از «صدور نیست آ» می‌باشد.^{۱۹}

فخر رازی بر برهان ابن‌سینا خرده گرفته و بر خلاف ابن‌سینا بر این باور است که نقیض صدور «آ» در حقیقت «عدم صدور آ» می‌باشد. سپس تصریح میکند که ابن‌سینا در بخش قاطیغوریاس کتاب شفا بصراحت میان دو گزاره منطقی ذیل تفاوت نهاده:

۱. «أن فی الخمر رائحة» و «لیس فی الخمر رائحة».

۲. «أن فی الخمر رائحة» و «أن فی الخمر ما لیس برائحة».^{۲۰}

در مورد دو گزاره گزینه اول، حکم به وجود تناقض میان آنها کرده اما دو گزاره گزینه دوم را خارج از تناقض دانسته است. این در حالیست که در تقریر برهان خویش بر قاعده الواحد از این نکته غفلت کرده است.^{۲۱} فخر رازی در ادامه توضیح میدهد که جسم در عین آن که حرکت میکند، رنگ نیز میپذیرد؛ در حالیکه رنگ، حرکت نیست در نتیجه جسم در عین اینکه حرکت میکند چیزی که حرکت نیست را قبول کرده است و هیچ تناقضی لازم نمی‌آید. از اینرو میتوان گفت: حقیقت «ب»، «نیست آ» است و «نیست آ» نقیض صدور «آ» نیست بلکه نقیض صدور آ، «صادر نشدن آ» است. بنابراین، «ب» با «نیست آ» قابل جمع است و اجتماع نقیضان لازم نمی‌آید و علت واحد میتواند هم منشأ صدور «آ» و هم منشأ صدور «ب» باشد.

نگارنده بر این باور است که خطای خلط میان قضیه معدوله موجهه و قضیه سالبه در این برهان مشکل ساز

شده و فخر رازی نیز از اینرو به ابن‌سینا خرده گرفته و او را با تعابیر رکیک و به دور از ادب علمی سرزنش نموده است.^{۲۲} فخر رازی با اشاره به مثال ابن‌سینا در قسمت قاطیغوریاس شفا، یاد آور شده که ابن‌سینا در اقامه برهان خود نتوانسته میان قضیه موجهه معدوله و قضیه سالبه تفاوت بنهد از اینرو قضیه موجهه معدوله «صدور نیست آ» را با قضیه سالبه «صادر نشدن آ»^{۲۳} اشتباه گرفته است. اما در حقیقت ابهام در اینجاست که طبق فرض، اگر از علت واحد، دو معلول صادر شود و ما نام معلول نخست را «آ» بگذاریم، آیا معلول نخست، «آ» می‌باشد یا «صدور آ»؟ فخر رازی اصرار دارد که معلول نخست «صادر نشدن آ» معرفی کند. در طرف مقابل، ابن‌سینا در بندهای مختلف کتاب المباحثات^{۲۴} اصرار دارد تا نقیض صدور «آ» را، صدور «نیست آ» معرفی نماید گویا در اندیشه وی، واژه «صدور» سهمی در نقیض گرفتن از «آ» ندارد و تنها بیان کننده نسبت «آ» با علت خود است. اینک با توجه به توضیحی که بیان شد، فیلسوفان پس از ابن‌سینا از اشکال فخر رازی به شیوه‌های مختلفی پاسخ داده اند و ما به چند نمونه از مهمترین پاسخها اشاره مینماییم:

قرائت نخست: میرداماد با توضیح فنی و پیچیده‌یی

۱۹. ابن‌سینا، المباحثات، ص ۲۵۳ بند ۷۴۰ و ص ۲۲۶ بند ۶۷۳ و ۶۷۴.

۲۰. دو گزاره نخست بعنوان دو گزاره متناقض هستند اما دو گزاره بعد، تنها در معدوله و محصله بودن، تفاوت دارند و متناقض با یکدیگر نیستند و سور گزاره دوم، سبب معدوله شدن محمول شده اما نسبت را سلب نکرده است.

۲۱. فخر رازی، المباحثات المشرقیة، ج ۱، ص ۴۶۵.

۲۲. همان، ج ۱، ص ۴۶۶ - ۴۶۵.

۲۳. عدم صدور «آ».

۲۴. ابن‌سینا، المباحثات، ص ۲۵۳ بند ۷۴۰؛ و ص ۲۲۶ بند ۶۷۳ و ۶۷۴.

برهان ابن سینا را بگونه‌یی توجیه میکند تا اشکال فخر رازی را دفع نماید. در اندیشه فخر رازی، حقیقت «ب»، «نیست آ» معرفی شده و او میان «ب» و «نیست آ» تناقض نمی‌بیند و آن دو را قابل جمع میداند. اما میرداماد با تحلیل قضیه «ب» به این نتیجه میرسد که نقیض صدور «ب» همان «صدور نیست ب» است؛ و «صدور نیست ب» از آن جهت که «صدور نیست ب» است، در قوه «عدم صدور ب» خواهد بود زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید که «نیست ب» همان «ب» باشد.^{۲۵}

تقریر یادشده خلاصه‌یی از شرح نسبتاً مفصل میرداماد بر برهان ابن سینا بود و در یک سخن میتوان گفت وی کوشیده تا ابتدا با تفکیک حیثیات تعلیلیه و تقییدیه، و استعانت از حمل موافات و حمل اشتقاق اثبات نماید که «صدور نیست ب» در قوه «عدم صدور ب» است و از حیث واحد، با «صدور ب» قابل اجتماع نیست. بنابراین صدور دو معلول «آ» و «ب» به حمل موافات، چون منجر به تحقق دو نقیض در واقع و نفس الامر میشود، از استحالة عقلی برخوردار است و به همین خاطر باید حکم کنیم که دو معلول واحد از یک حیث، از علت واحد صادر نمیشود.

نکته مهم تفسیر میرداماد آنست که وی برهان ابن سینا را بگونه‌یی تبیین میکند که استحالة صدور دو معلول از علت واحد، در واقع مستند به نقص کثرات میگردد که در اصطلاح از آن به «عدم قابلیت قابل» تعبیر میشود. از اینرو به باور وی باید مشکل را در عدم قابلیت قابل جست نه در فاعلیت فاعل، چه اینکه با فرض صدور دو معلول از علت واحد، ذات دو معلول پذیرای چنین صدوری نیست نه اینکه ذات واحد، گنجایش صدور دو معلول را نداشته باشد. شاهد بر این ادعا، سخن وی در کتاب جذوات

است آنجا که مینویسد:

پس مستبین شد که در طباع کثرت نیست که از واحد حق - من جمیع الجهات - معاً و در یک درجه و از یک حیثیت، صادر شود؛ و این از نقص کثرت است، نه از نقصان و قصور وحدت. مانند ممتنع بالذات که قابلیت تعلق قدرت ندارد، از نقصان خود نه از قصور قدرت.

احمد بن زین العابدین علوی در شرح سخنان میرداماد مینویسد: اگر از واحد حقیقی دو معلول به نام «آ» و «ب» صادر شود، صدور «آ» غیر از صدور «نیست آ» میباشد و مراد از «نیست آ» همان «ب» است. در نتیجه اگر از علت واحد، «آ» و «ب» صادر شود لازم می‌آید که «آ» صادر نشود زیرا در غیر این صورت، صدور «نیست آ» یعنی «ب» همان صدور «آ» میباشد. بنابراین، دوئی «آ» و «ب» از بین می‌رود در نتیجه علت واحد، مصدر دو معلول قرار نمی‌گیرد.^{۲۶}

قرائت دوم: احمد بن زین العابدین علوی در شرح برهان ابن سینا مینویسد: «هر علتی نسبت به معلول خود، دارای خصوصیت خاصی میباشد که تنها به همان علت و معلول خاص ارتباط دارد. بنابراین به اعتبار همان خصوصیت، میتوانیم آن علت را مصدر آن معلول بنامیم و مصدریتش را برای معلول دیگر نفی کنیم»^{۲۷}. بنابراین اگر علت واحد، مصدر برای «آ» واقع شود و در عین حال مصدر برای «نیست آ»

۲۵. میرداماد، القبسات، ص ۳۵۳-۳۵۲؛ همو، جذوات و مواقیف، جذوه پنجم، ص ۵۱-۵۰. البته عبارت او در جذوات کمی متفاوت و عجیب بنظر میرسد!

۲۶. علوی، احمد بن زین العابدین، شرح کتاب القبسات، ص ۶۱۰.

۲۷. بعنوان نمونه: اگر x علت y باشد، علت x به سبب خصوصیتی است که در y نیز وجود دارد و نام آن خصوصیت را A می‌گذاریم. از اینرو x از حیث خصوصیت A نمیتواند علت برای غیر y قرار بگیرد.

■ صدرالمتألهین کوشیده است تا نتیجه برهان را به قانون استحاله اجتماع نقیضین در ذات علت واحد برگرداند. به باور نگارنده نیازی نیست تا برهان ابن سینا را بر اساس قانون استحاله اجتماع نقیضین توجیه نمود زیرا خود او نیز چنین ادعایی نکرده است.

نیز واقع شود، به اعتبار خصوصیتی که با «آ» دارد، صحیح است تا آن را مصدر «نیست آ» نام نگذاریم، در حالیکه فرض بر آنست که مصدر «نیست آ» نیز مییاشد. در نتیجه مصدر واحد از حیث واحد، مصدر «نیست آ» است و در عین حال مصدر «نیست آ» نیست؛ و این فرض مستلزم تناقض است.^{۲۸}

قرائت سوم: صدرالمتألهین پس از بیان برهان ابن سینا که پیش از این بدان اشاره شد، در تقریر برهان ابن سینا از شیوه‌ی استفاده میکند که ظاهراً گویای مطلب دیگری است. وی مینویسد:

مصدریت علت واحد به این معناست که نفس علت واحد، بسیط است. بنابراین اگر علتی از تمام جهات بسیط باشد و مصدر «آ» و «نیست آ» قرار بگیرد، در این صورت اگر علت «نیست آ» باشد دیگر نمیتواند علت «آ» قرار بگیرد زیرا فرض بر آن است که علت با تمام ذاتش، مصدر «نیست آ» واقع گردیده پس اگر بخواهد مصدر «آ» واقع شود، لازمه‌اش آنست که ذات علت، مبدل به غیر ذات گردد و لازمه این سخن، تناقض است.^{۲۹} همانگونه که از عبارت صدرالمتألهین برمی آید، او بساطت علت را عامل صدور معلول میداند و بر این

باور است که معلول از تمام ذات علتی برآمده که بسیط است پس اگر چنین علتی، هم مصدر برای «آ» واقع شود و هم بخواهد مصدر برای نقیض «آ» واقع شود، لازم می آید که هم مصدر «آ» باشد و هم مصدر نقیض «آ» باشد و مصدریت «آ» با مصدریت نقیض «آ» متفاوت است و در این صورت علت بسیط هم مصدر «آ» خواهد بود و هم مصدر «آ» نخواهد بود در نتیجه اجتماع دو نقیض در ذات واحد لازم می آید.

اما بنظر میرسد قرائت صدرالمتألهین، مقصود ابن سینا از اجتماع نقیضین را برآورده نمیکند زیرا طبق قرائت ملاصدرا دیگر نیازی نیست تا ابتدا «آ» و نقیض «آ» تشریح و تبیین شود و سپس با استناد به قانون استحاله جمع نقیضان چنان حکمی صادر گردد زیرا مطابق بیان ملاصدرا، نفس صدور دو معلول «آ» و «ب» بدون در نظر گرفتن نقیض آنها نیز میتواند به اجتماع نقیضین در ذات منجر شود به این دلیل که اگر واحد بسیط با تمام ذاتش علت «آ» واقع شود و بخواهد علت «ب» - یا نقیض «آ» و یا هر معلول دیگری - نیز واقع شود، به این معناست که مصدریتش برای معلول دوم، غیر از مصدریتش برای معلول نخست است و نفس همین غیریت و دوگانگی سبب میشود تا علت بسیط، هم مصدر معلول نخست باشد و هم مصدر معلول نخست نباشد و به همین مقدار، اجتماع نقیضین در ذات حاصل میگردد. بنابراین در این صورت، جنبه نقیض «آ» در اثبات مدعای ملاصدرا ثمره مهمی نخواهد داشت بلکه صرف تصور دوگانگی میتواند منجر به تناقض در ذات گردد و نیاز به تصور «آ» و «ب» و نقیض آن

۲۸. همان ص ۶۰۹.

۲۹. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، ج ۲،

ص ۲۲۱.

دو نیست؛ در حالیکه تکیه ابن سینا در این برهان بر «آ» و نقیض «آ» است و انتقاد فخر رازی نیز از همین جهت نشأت گرفته است.

قرائت چهارم: بهمنیار بن مرزبان از شاگردان نامدار ابن سینا نیز قرائت دیگری از برهان ابن سینا ارائه داده است، اما قرائت بهمنیار با برهان ابن سینا متفاوت است هر چند که در نهایت، این برهان نیز ریشه در برهان ابن سینا دارد. برای توضیح بیشتر برهان بهمنیار باید اشاره کرد که او در کتاب التحصیل، قاعده الواحد را مبتنی بر قاعده «الشی مالم یجب لم یوجد» اثبات کرده است. وی ابتدا صورت مسئله را اینگونه ترسیم مینماید: اگر علت بسیط که هیچ نحوی از انحاء ترکیب در آن جاری نیست بخواهد منشأ صدور دو معلول بنام «ج» و «ب» که آن دو معلول، معیت بالذات دارند واقع شود در این صورت، صدور «ب» زمانی امکانپذیر خواهد بود که صدورش از ناحیه علت به حد وجوب رسیده باشد و در این صورت، «ج» نمیتواند از آن حیثی که «ب» وجوب صدور یافته، وجوب صدور بیابد. در نتیجه، صدور «ج» واجب نمیشود و دلیل این مطلب آنست که اگر وجوب یافتن صدور «ج» از حیث وجوب یافتن صدور «ب» باشد در این صورت لازم می آید علت واحد از همان حیثی که سبب وجوب صدور «ب» شده، سبب صدور «نیست ب» نیز بشود و از اینجا کشف میشود که صدور «ب» از اول واجب نبوده است و عدم وجوب صدور «ب» بمعنای عدم امکان تحقق «ب» است در نتیجه ثابت میشود که علت واحد تنها میتواند سبب وجوب یک معلول باشد.^{۳۰}

بهمنیار هرچند با اقامه برهان یاد شده، قاعده «الشی مالم یجب لم یوجد» را در اثبات قاعده الواحد دخالت داده است، اما پوشیده نیست که اساس برهان

وی برگرفته از سخنان استادش ابن سیناست، از اینرو برخی مانند احمد بن زین العابدین علوی بر این باورند که برهان بهمنیار بظاهر از راه برهان خلف، قاعده الواحد را اثبات مینماید اما برهان او نیز در واقع در قوه برهان اجتماع نقیضان است که در قالب قاعده «الشی ما لم یجب لم یوجد» مطرح شده است.^{۳۱}

نتیجه اختلاف قرائتها از برهان ابن سینا

یکی از ثمرات اختلاف قرائتها از برهان ابن سینا در این بحث آشکار میشود که تکیه این برهان بر اصل سنخیت به چه میزان است، زیرا طبق قرائت صدر المتألهین، این برهان تنیده و آمیخته با اصل سنخیت خواهد بود اما طبق قرائت میرداماد، قاعده الواحد چندان بر پایه اصل سنخیت علی مبتنی نمیشود و یا لااقل اصل سنخیت از مبادی بعید این استدلال خواهد بود. بنابراین بر اساس قرائت میرداماد میتوان ادعا کرد که یکی از براهین ارائه شده توسط ابن سینا، ارتباط مستقیمی با اصل سنخیت ندارد اما برهان دیگر وی در کتاب اشارات، مبتنی بر اصل سنخیت است زیرا همانطور که قطب الدین رازی در شرح سخنان ابن سینا یاد آور شده، برهان ابن سینا در اشارات بدون فرض سنخیت علی امکانپذیر نمیشود.

جمع بندی و نتیجه گیری

به باور نگارنده، قاعده الواحد بدون در نظر گرفتن براهین ابن سینا، قابل اثبات نمیشود و تاکنون تمام شیوه‌هایی که برای اثبات قاعده الواحد ارائه شده است، برگرفته از روش منطقی محور ابن سینا میباشد. از اینرو محوریت

۳۰. بهمنیار، التحصیل، ص ۵۳۱.

۳۱. علوی، احمد بن زین العابدین، شرح کتاب القیاسات،

ص ۶۱۰.

برهان ابن سینا همچنان محفوظ است. فیلسوفان پس از ابن سینا تا زمان حاضر، به شیوه‌های مختلفی قاعده‌الواحد را اثبات کرده‌اند و برخی کوشیده‌اند تا به خوانش نیت ابن سینا همت گمارند اما به باور نگارنده، ارزش تمام براهینی که برای اثبات قاعده‌الواحد اقامه شده در جای خود محفوظ است لکن آنچه از نوشته‌های ابن سینا استفاده میشود، آنست که وی تنها بر برهان خلف تکیه کرده و قاعده‌الواحد را بر اساس برهان خلف به اثبات رسانده است. تعبیر ابن سینا در کتاب اشارات کاملاً گویای بهره بردن او از برهان خلف است و سخنان او در کتاب المباحثات نیز هر چند با اصطلاح اجتماع نقیضین گره خورده اما در نهایت به برهان خلف باز میگردد. میتوان برهان ابن سینا در کتاب المباحثات را اینگونه روانسازی نمود:

اگر از حیثیتی که «آ» صادر شده، «نیست آ» صادر شود در این صورت از حیث واحد، «آ» و «نیست آ» صادر گردیده است در حالیکه این مطلب بر خلاف فرض است، زیرا فرض بر آن بود که حیثیت واحد در علت واحد دستخوش تغییر نگردد اما با فرض صدور «آ» و «نیست آ»، بناچار دو حیثیت در علت واحد پدید می‌آید و فرض نخستین برهان را از بین میبرد.

صورتی که توسط نگارنده پیشنهاد شده، در سخنان سید احمد علوی نیز بچشم می‌خورد و او نیز بگونه دیگری شبیه به همین استدلال را بیان کرده است منتها وی کوشیده تا نتیجه برهان را به قانون اجتماع نقیضین ارجاع دهد؛ همچنین در استدلال صدر المتألهین نیز شبیه به همین مطلب بیان گردیده است منتها وی نیز کوشیده تا نتیجه برهان را به قانون استحالة اجتماع نقیضین در ذات علت واحد برگرداند. به باور نگارنده نیازی نیست تا برهان ابن سینا را بر اساس قانون استحالة اجتماع نقیضین توجیه نمود زیرا خود او نیز چنین ادعایی نکرده

است بلکه کوشیده تا با ترسیم نقیض معلول نخست، شیوه منطقی و تحلیلی برهان خویش را حفظ نماید و در نتیجه با استناد به برهان خلف، عدم صدور دو معلول عرضی از علت واحد را به اثبات برساند.

منابع:

- ابن سینا، المباحثات، تحقیق: محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- --، الاشارات و التنبیها، با شرح خواجه نصیر الدین طوسی و حواشی قطب الدین رازی، قم، نشر البلاغه، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- --، الشفاء (الالهیات)، تعلیق ابراهیم مدکور، قم، منشورات مکتبة آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴.
- افلوطین، مجموعه آثار (انثادها)، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۶.
- بهمنیار بن مرزبان، التحصیل، تصحیح مرتضی مطهری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۹.
- رازی، فخر الدین محمد بن عمر، المباحث المشرقیه، تحقیق محمد معتمد بالله بغدادی، قم، منشورات ذوی القربی، چاپ دوم، ۱۴۲۹.
- علوی، احمد بن زین العابدین، شرح کتاب القیسات، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران، نشر موسسه مطالعات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- فارابی، شرح رساله زنون کبیر، ترجمه ابوالفضل حقیری قزوینی، انتشارات حقیری، بیتا.
- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه جلال الدین مجتبی، تهران، انتشارات سروش، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
- ماجد فخری، سیر فلسفه در جهان اسلام، گروه مترجمان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۲، تصحیح دکتر مقصود محمدی، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.
- --، حاشیه بر الهیات شفاء، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- میرداماد، جذوات و مواقیات، تصحیح علی اوجبی، تهران، نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- --، القیسات، به اهتمام مهدی محقق و دیگران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.